



محمد علی سپانلو

یک ترجمه ایده آل

انگار طی سال‌های اخیر ترجمه چندباره آثار بیگانه به زبان فارسی، یعنی موضوع مجاز و مشروع بودن و حتی لازم بودن چنین ترجمه‌هایی، بدون هر نوع بحث و تدقیق و تحلیل، در اذهان اهل قلم پذیرفته شده است. پیش از آن که وارد بحث سود و زیان احتمالی چنان پذیرشی باشیم لازم است که بپردازیم به عقاید دوتن از برجسته‌ترین مترجمان این سال‌ها.

سروش حبیبی در مقدمه ترجمه‌اش از رمان جنگ و صلح اثر لئون تولستوی که قبلاً به قلم کاظم انصاری به فارسی برگشته بود، چنین می‌نویسد: "معتقدم زبان ما، چنان که دیگر جنبه‌های زندگی مان، به ویژه در این عصر دست‌خوش تحولی سریع است و برخورد اهل کتاب با ترجمه نیز از این تحول برکنار نمانده است و دستکم شاهکارهای بزرگ ادب جهان بهتر است که دستکم هرده یا نهایتاً پانزده سال یک بار از نو ترجمه شوند." (نشر نیلوفر، ۱۳۷۷).

هنرمند فقید مهدی سحابی نیز در پیشانی ترجمه آثار خود از رمان سرخ و سیاه اثر استاندال به تقریب همین استدلال را تکرار می‌کند:

"انگیزه او (یعنی مترجم) این باور کلی است که آثار مهم و اساسی را هر بیست سی سال باید دوباره ترجمه کرد. در این فاصله زمانی نه فقط خود زبان بلکه برداشت از فن ترجمه چگونگی درک و تفسیر آثار و در یک کلمه شیوه خواندن آنها هم تحول می‌یابد." (نشر مرکز، ۱۳۷۸).

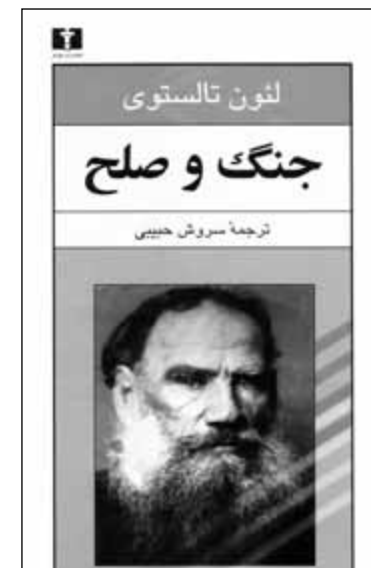
به گمان من این حجت‌آوری‌ها به رغم استحکام آن، در اساس ناموجه است. زیرا که بی‌درنگ این سوال پیش می‌آید: مگر روس‌ها و فرانسوی‌ها در هر ده پانزده سال یکبار آثار استاندال و تولستوی و شمار انبوه نویسندگان کلاسیک خود را به زبان مدرزشان برمی‌گردانند؟ (بگذریم از مواردی که بخواهند اقتباس‌های ویژه‌ای مثلاً برای کودکان و نوجوانان یا سینمای کودک و نوجوان تهیه کنند) مسلم است که آن زبانها نیز در طی بیش از یک سده دست‌خوش تحولات بنیادی بسیار شده‌اند، چنان‌که در متون اصلی کهنگی و غریبگی برخی

و
گزیده :

”

محمد علی سپانلو: ... به جای خالی آن آثار ممتاز هم نگاهی بیندازیم. به سهم خود خوش‌وقتم که سالها پیش به دو مترجم شایسته که به زبان‌دانی و فارسی‌دانی آنها اعتقاد داشتم، ترجمه‌های "تام جونز" و "خانواده تیبو" را پیشنهاد کردم. امروز نیز باید یادآور شوم که مثلاً از ادبیات، کلاسیک‌های اسپانیا و ایتالیا، بزرگان ادب انگلستان و آلمان، ادامه مکتب ناتورالیسم در فرانسه (از قبیل آثار برادران گنکور) یا رمان‌نویسان روس آغاز قرن بیستم قبل از انقلاب بلشویکی و ده‌ها نویسنده بزرگ که فقط اسم‌هایشان را در تاریخ ادبیات می‌بینیم کدام آثار به فارسی برگشته است که ما با استدلال مشکوک رفقای مان مجبور باشیم از نو ترجمه‌های تازه درآمد داستایوسکی و تولستوی و استاندال و بالزاک و دیکنز را زیارت کنیم؟

“



ترکیب‌ها، برداشتها و تعبیر آن قدر عمیق است که گهگاه مجبور می‌شوند در حاشیه اثر خواننده را به مقصود واقعی نویسنده دلالت کنند.

اما هرگز یک شاهکار ادبیات کلاسیک را به ذائقه خواننده روزگار حک و اصلاح نمی‌کنند؛ همان کاری که مثلاً ما با گلستان سعدی نمی‌کنیم در حاشیه یا در تعلیقات، امر مبهم را واضح می‌سازیم بدون آن که شاهکار شیخ شیراز را به زبان روز بنویسیم.

با این مقدمه‌چینی‌ها، به هر حال تکلیف ما چیست؟ کدام امر را باید توصیه کنیم و از کدام چیز باید دوری جویم؟ البته در مورد ترجمه‌هایی ضعیف یا بالنسبه

ضعیف و معیوب تکلیف مشخص است. در مورد آنها ترجمه تازه و مکرر (یا به سبک ویراستاران واژه‌ساز "چند واگردانی") روا و بی‌گمان بایست. گرفتاری در مورد ترجمه‌های خوب و سالم است، و از آن مهمتر آن‌گاه که می‌نگریم به برخی ترجمه‌ها که در داوری اجتماع اهل قلم نوعی "نیمه‌شاهکار" شناخته شده‌اند. از آن جمله ترجمه شادروان محمدقاضی از رمان دن کیشوت، اثر سروانتس و ترجمه قاضی از این اثر. در صورتی که پیرامون جوازاتی که مترجم بخود داده مکث بسیار نکنیم و به آن گیرنده‌هیم، خود کاری است کم‌نظیر در ادب فارسی و شایسته عنوان "نیمه شاهکار". اکنون اگر این ترجمه را به لطف شایستگی‌اش دربالا قرار دهیم آیا ترجمه‌های تازه هر پانزده‌سال یکبار از دن کیشوت جز کمرنگ کردن یادگاری آن پیش‌کسوت چه اثر دیگری خواهد داشت؟ شک نیست که در عالم فرض پیدایش ترجمه‌ای بهتر از ترجمه قاضی محال نیست، ولی فرض ممکن‌تر آن است که آشنایی با دن کیشوت از طریق آن ترجمه‌ها که به احتمال زیاد خالی از آن همه ظرافت و نکته‌گویی است، به خواننده تصویری گمراه‌کننده خواهد داد. چرا که می‌دانیم شروط و شایستگی‌های محمدقاضی به سادگی جانشین هم‌ترازی نخواهد یافت.

می‌توان چند کتاب دیگر را با درجات متفاوت مثال زد: تا وقتی کسی نتواند به زیبایی و صلابت نثر سعید نفیسی دست یابد چرا باید دست به ترجمه مکرر ایلیاد هومر بزند؟ تا وقتی کسی نتواند بهتر از برگردان نجف دریابندی از "وداع با اسلحه" همینگوی یا "رگتایم" دکتروف

ترجمه‌های پدیدآورد، برگردان مکرر آن چه فایده ای خواهد داشت، جز حرام کردن وقت و منابع (حیف !!) و سرگستگی خواننده بداقبالی که نخستین دیدارش با یک نویسنده بزرگ از طریق یک ترجمه حقیر میسر شده‌است؟

دایره مطالب را وسیع‌تر کنیم: با عنایت به همان جوازاتی که ذکر شد چه کسی می‌تواند بهتر از میرزا حبیب اصفهانی ترجمه‌ای ماندگار از "ژیل بلاس" به دست‌دهد؟ پس استدلال مترجمان عزیز در صورتی قانع کننده خواهد بود که ترجمه قبلی از یک اثر کلاسیک و حتی معاصر کمابیش نقص‌ها و ضعف‌های آشکار یا نیمه‌آشکاری داشته‌باشد یا به کلی پرت افتاده باشد. می‌خواهم بگویم درحالی که میراث داران اصلی آثار کلاسیک به بهانه تحول زبان در آن‌ها دست نمی‌برند. در عالم ترجمه نیز از هر اثری فقط یک ترجمه ایده‌آل وجود دارد.

البته تشخیص درجات توفیق کوشندگان برای تقرب به این ایده‌آل کاری است دشوار، لکن این دشواری درحالی رفع نشده‌است که تمامی ترجمه‌های فرضی در ترازوی نزدیک به هم قرار گرفته باشند، مانند این همه ترجمه مکرر در مکرر که تنها به سفارش ناشران و برای جور کردن جنس، صورت پذیرفته‌است. اخیراً بولتن‌های یک دو ناشر پرکار را مرور می‌کردم، متوجه شدم که نزدیک به نیمی از فهرست کتابهای چاپی آنها ترجمه‌های مکرر است، و چون به‌طور قرعه برخی از آنها را نگریم دریافتم که بخش عمده‌ای از آنها در قیاس با ترجمه‌های منتقدین، شکست خورده به دنیا آمده‌است. چنین است اوضاع، آن‌هم در کشوری که بسیاری

از آثار ممتاز کلاسیک و معاصر فرهنگ بشری در آن به فارسی در نیامده‌است. این همه انرژی صرف تلاشی می‌شود که به فرض صحت، اولویت ندارد. به جای خالی آن آثار ممتاز هم نگاهی بیندازیم. به سهم خود خوش‌وقتیم که سالها پیش به دو مترجم شایسته که به زبان دانی و فارسی‌دانی آنها اعتقاد داشتم، ترجمه‌های "تام جونز" و "خانواده تیپو" را پیشنهاد کردم. امروز نیز باید یادآور شوم که مثلاً از ادبیات، کلاسیک‌های اسپانیا و ایتالیا، بزرگان ادب انگلستان و آلمان، ادامه مکتب ناتورالیسم در فرانسه (از قبیل آثار برادران گنکور) یا رمان نویسان روس آغاز قرن بیستم قبل از انقلاب بلشویکی و ده‌ها نویسنده بزرگ که فقط اسم‌هایشان را در تاریخ



ادبیات می بینیم کدام آثار به فارسی برگشته است که ما با استدلال مشکوک رفقای مان مجبور باشیم از نو ترجمه‌های تازه در آمد داستایوسکی و تولستوی و استاندال و بالزاک و دیکنز را زیارت کنیم؟ به خصوص که عادی شدن چنین وضعی بسیار مساعد برای پخته‌خوارانی است که در کنار متن اصلی بیگانه، ترجمه‌های قبلی زبان فارسی را هم نگاه می‌کنند، ده موضوع مبهم را با لحظه‌ای مقایسه برای خود واضح می‌سازند، و وای به حال مترجم قبلی که اگر لغزشی کرده باشد، مترجم دومی اگر انصاف نداشته باشد، مدعی خواهد شد که ترجمه پر از خطا بوده و کار او البته بی‌لغزش و امین است و این هم سند آن! از عوارض چنین تسهیلاتی است که قبل از انقلاب نام یک "مترجم‌نما" را بالای ترجمه آثار شکسپیر، دیکنز، بالزاک، خودآموز خیاطی، دیکسیونر آلمانی، ترجمه قرآن مجید و دهها کتاب دیگر می‌دیدیم که از همه آنها ترجمه و تالیف قبلی وجود داشت.

بار دیگر به مسئله حساس تحول زبان، البته از زاویه ای دیگر بنگریم. گفته‌اند و می‌دانیم که زبان اکثریت آثار کلاسیک به ویژه در غرب، با زبان متداول نوشتاری و گفتاری امروز فرق دارد. آیا ممکن نیست ترجمه جدید این آثار به قصد روزانه کردن زبان آنها نوعی خرابکاری و کژفهمی به بار آورد؟ به آخرین بحثی که با رفیق فقیدم، مهدی سحابی که مرگ نابهنگامش فرصتی برای پاسخگویی او نگذاشت اشاره می‌کنم. در آخرین دیدار ما که او ترجمه آرزویش از "سرخ و سیاه" را به خانه من آورده بود (تا نقد کوتاهی را که من پیرامون مجموعه داستانش چاپ کرده‌بودم بگیرد) بحث ما به خطی افتاد مشابه آنچه که در این نوشته آمده‌است من برای تأیید نظرم مقایسه‌ای میان ترجمه خوب مرحوم عبدالله توکل از همان کتاب با کار سحابی کردم. واژه sprit را مثال آوردم. در فارسی امروز شاید بتوان حداقل ده معادل در مقابل این واژه قرارداد. اما در "سرخ و سیاه" نویسنده فرانسوی این کلمه را با الهام از روح زمانه‌اش و مکالمات محافل اشرافی به مفهوم نکته‌گویی‌های سنجیده و به موقع همراه با طنزی زیرپوستی و گاه دندان‌شکن، به کار برده‌است. عبدالله توکل معادل خوبی برای این کلمه برگزیده آنجا که جمله استاندال را چنین ترجمه می‌کند:

"زیباییش را می‌ستایم اما از ظرافت طبعش بیم دارم." رعنائی این جمله علاوه بر یافتن معادل مناسب "ظرافت طبع" در آن است که کم‌وبیش ما رابه ۱۸۰ سال پیش می‌برد و روح مکالمات و لفظ‌قلم کهنه‌شده سالن‌های اشرافی آن دوره را به ما القامی‌کند. مهدی سحابی کلمه sprit را به "ذوق" ترجمه کرده و چنین آورده است: "زیباییش را می‌ستایم اما از ذوقش می‌ترسم."

گمان می‌کنم آدمهایی که از "ذوق لطیف" و "طبع ظریف" برخوردار باشند، به راحتی